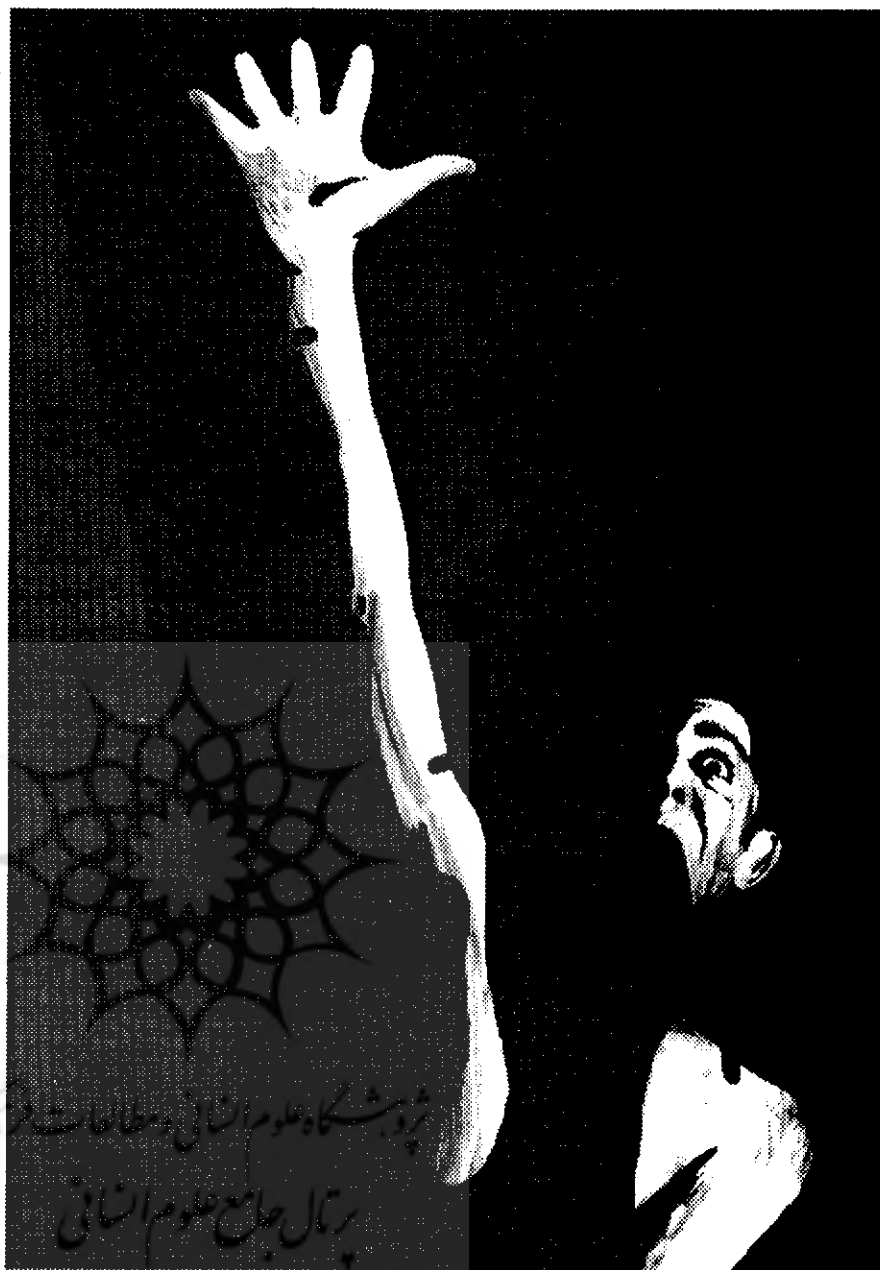


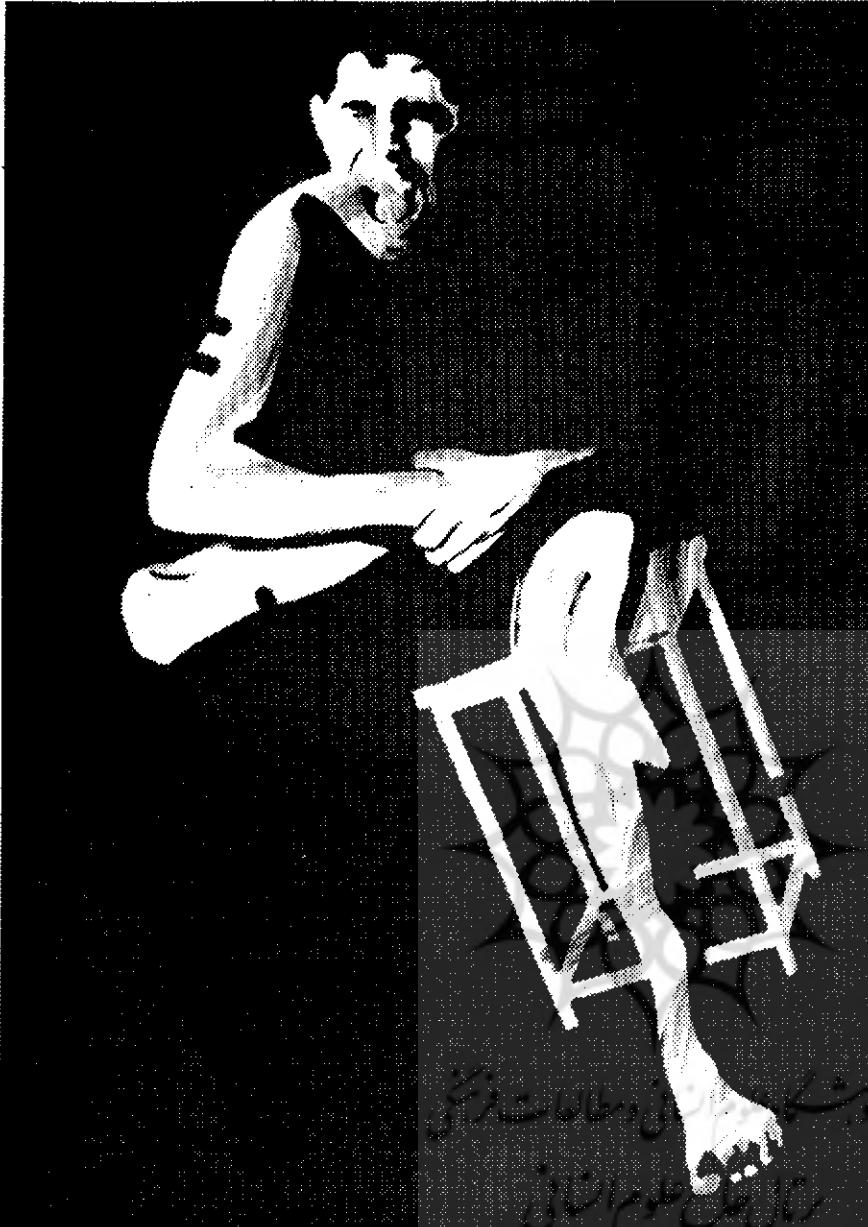
اسمعیل شیشه‌گران یک نقاش مدرن است اما از جنس و قبیله‌یی خاص با ایمانی منحصر به فرد. نقاشی است که بستاره‌های توخالی نقاشی نمی‌کند و گوش شیطان‌گر، با روشی که برگزیده عجالتاً خیال ندارد که خودش هم یکی از آن‌ها باشد. سال‌هاست که پایش را از گلیم‌اش درازتر کرده و با تهیه پوست‌هایی که سفارش‌دهنده آن کسی به جز تمهد هنرمندانۀ خود او نیست نگهبان بی‌گذشت آرمان‌های خود بوده است. پوست‌هایش را به هزینه شخصی خود تهیه می‌کند و در قلب شهر و میان مردم به در و دیوار می‌آویزد و به این شکل همدردی و همنفسی خود با انسان‌های هم‌روزگارش را نشان می‌دهد. آنچه او را به طراحی این پوست‌ها برمی‌انگیزد، ایجاب‌های زمانه و واقعیت‌های دردناک روزگاری است که در آن زندگی می‌کند و در بسیاری موارد پذیرای سرشکستنک‌های این بازی هم بوده است. اسمعیل شیشه‌گران مضمون آثارش را از میان مردم و درد مشترک آنان بیرون می‌کشد و معتقد به هنری است که امتحان خود را در میان مردم پس بدهد. دریافته است که برای هنرمند بودن باید شهامت رفتن به ژرفای اجتماع و رویارویی با واقعیت‌های آن را داشت. باید شهامت دیدن و تصویرکردن واقعیت‌هایی را داشت که دیگران یا نمی‌بینند و یا شهامت دیدن و تصویرکردنش را ندارند. این ژرفا یک جا در دسترس‌ترین لحظات وهمناک زندگی است و جایی دیگر در اعماق و گوشه‌های ناشناخته زیبایی‌شناسی. اسمعیل شیشه‌گران رها از زدوبندها و بازی‌های لوس و بی‌مزه متداول نشان داده است که سرنوشت خود را از سرنوشت میلیون‌ها انسانی که در چنگال فقر و گرسنگی و اعتیاد و بی‌عدالتی و فقدان امنیت اجتماعی و فشارهای روحی گرفتار آمده‌اند جدا نمی‌داند و بر این اعتقاد است که هنوز تنها در هنر است که درد و اندوه انسانی صدای واقعی خود بازمی‌یابد. او این واقعیت را از زندگی امروز آموخته است و رادیکالیسم‌سازش ناپذیر و توان هولناک آثارش نیز برآمده از همین ادراک بنیادین است. در جهانی که هر ساعت هزاران نفر بر اثر فقر و صدها درد بی‌درمان دیگر جان خود را از دست می‌دهند و خمی بر گوشه آبروی هنر بسیاری از هنرمندان ما نمی‌نشیند، دیدن یک اثر هنری که نشانی از آگاهی از این دردها در آن دیده شود غنیمت است.

هنگامی که بسیاری از نقاشان امروز ما و جهان تان را به نرخ روز می‌خورند و با نگاهی معطوف به تاریخ سفارش و تاریخ پذیرش تابلو برای نمایشگاه‌های قد و نیم‌قد فرمایشی نقاشی می‌کنند و به امید آن که مقبول طبع جنس جورکن‌ها و بی‌ینال‌های بی‌بو و بی‌خاصیت افتند، به هزار جور ریش‌گرو گذاشتن و بیگاری تن می‌دهند، نقاشی کردن آثاری از آن گونه که شیشه‌گران



توانِ هولناکِ هنر

علی اصغر قره‌باغی



طراحی و نقاشی می‌کند اندکی حیرت‌انگیز و باورنکردنی به نظر می‌آید. معاصر روزگار خود بودن به حرف و شعار نیست و شاخ و دم هم ندارد، خطر کردن می‌خواهد و چیزی تازه از هنرمند می‌طلبد. از هنرمند می‌خواهد که حاضر و ناظر بر جریان‌های روز باشد. معاصر بودن یعنی به زبان دوران خود حرف زدن و بخش و برشی از روزگار خود را تصویر کردن، یعنی حضور فعال داشتن و صدای رسای زمان خود بودن، نه پیچیدگی کردن و نق زدن و زیرجلگی به ابهام و دوپهلوی حرف زدن. تماشاگر امروز تابلوهای تفننی و تخصصی و موزه‌یی نمی‌خواهد، اثری می‌خواهد که دلی را تکان دهد و از دیدگاه‌های اجتماعی، چه در شکل و چه در محتوا توجه شدنی باشد. دموکراتیک کردن هنر در اصل و بنیان، اجتماعی کردن آن است. همان‌گونه که هنر مذهبی گذشته به اعتبار پذیرش و ایمان مردم معنا می‌یافت، هنر امروز هم به سبب پذیرش اجتماع معنا و اعتبار پیدا می‌کند. امروز یک نقاش، یا هر هنرمند دیگر، نمی‌تواند شرایط اجتماعی - سیاسی - اقتصادی و شکل زندگی انسان‌های هم‌روزگار خود را نادیده بگیرد و اگر نادیده بگیرد، بی‌تردید مردم و اجتماع هم او را نادیده خواهند گرفت و هرگز کسی از این ابوالی‌های سرگردان قیمت خورش را نخواهد پرسید. این یک خیابان دوطرفه و رابطه‌یی دو سویه است اما برخی از هنرمندان این توقع بی‌جا را دارند که خودشان از کنار تمام رویدادها و مردم روزگار خود بی‌اعتنا بگذرند، نهایت استعدادشان دودوزه بازی کردن و پاپوش هنری دوختن و چفلی کردن و پرونده ساختن باشد و اگر در این میان فرصتی فراهم آمد، زباله‌های موزه‌یی و نگارخانه‌یی تولید کنند اما مردم آثار آنان را سردست بگیرند، حلاوحلوا کنند و برای هنر نداشتنشان گریبان و حنجره پاره کنند. این شدنی نیست، دست کم امروز دیگر شدنی نیست.

اسمعیل شیشه‌گران این بار هم با نمایش آثارش در نگارخانه برگ نشان می‌دهد که معنا و کارکرد اجتماعی هنر دل‌مشغولی او بوده و در همه حال بر ذهن و اندیشه‌اش سایه انداخته است. پیداست که از سرسیری و تفنن نقاشی نکرده و با آن که سن و سالی ندارد، دود چراغ خورده و عرق پیشانی در چشمش دویده است. پیداست که عرق ریزی جسم و روح را تجربه کرده و از همین رهگذر هم هست که آثارش گزنده و تأثیرگذار است. نمایشگاه اخیر او تنها مجموعه‌یی از نقاشی و طراحی نیست بلکه یک رویداد فرهنگی - اجتماعی است و آن چه به آن اشاره دارد به عرصه هنرهای تجسمی محدود نمی‌ماند و در متن سیاسی - اجتماعی گسترده‌تری قرار می‌گیرد. نمایشگاه او ابزاری برای ایجاد رابطه اجتماعی میان مردم است. انگار این نقاشی‌ها را برای آن به دیوار آویخته تا

که تشنج و درد تنها مضمون کارهای شیشه‌گران نیست و سبب‌ساز این هیجان‌ها و تأثیر آن بر تماشاگر است که باید به عنوان مضمون اصلی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. باید در بیرون قاب و چارچوب نقاشی دست بیخ‌زده و آهن گداخته نانسازی‌ها را هم دید و بازشناخت. این ماهیت و چرایی درد و هیجان است که هم‌زمان هم تماشاگر را به سوی خود می‌کشد و هم او را از فضای نقاشی دور نگه می‌دارد. شیشه‌گران انسان را در موقعیت و هیأت امروزی‌اش تصویر می‌کند. نمایشگر انسان‌هایی است که گرفتار در چنبره زندگی بی‌رحمی که آنان را از هر سو احاطه کرده هر لحظه از زیبایی و زندگی خود تهی می‌شوند. انسان‌های زخم خورده و متشنج، گرفتار در مصیبتی که می‌توان آن را «تنهایی اجتماعی» نامید، طومار مختصر زندگی خود را

تلنگری بر ذهنیت اجتماع بزند و جرت او را پاره کند. از تماشاگر آثارش می‌خواهد تا آن چه را در گذر زمان فراموش کرده و یا عادت زدگی و روزمرگی از شدت تأثیر آن کاسته است به یاد آورد. به او گوشزد می‌کند که درون تراژدی و درامی قرار گرفته که رفته‌رفته ماهیتی عام پیدا کرده و هر لحظه از این نمایش دردناک شیاری ماندگار بر ذهن و اندیشه او برجا خواهد گذاشت و دماغی بر آن خواهد زد که هرگز از یاد رفتنی نیست. شیشه‌گران افزون بر نگاه تماشاگر، سلسله اعصاب او را هم هدف می‌گیرد و برای همین هم هست که دیدن نقاشی‌هایش دردآور است.

به ظاهر این بار هم روایت درد و تشنج و پاره‌پاره شدن روح و جسم در میان است اما قرانت و برداشتی از این دست نوعی ساده‌نگری و ساده‌اندیشی است. چرا



حضور فیگورهایی که دلالت‌های کنایی و ضمنی آن‌ها و جوب نوعی تمبیر و تفسیر و حتی تاویل را ناگزیر می‌نماید، تماشاگر به یاد تجربه آرکائیک نگرش به جهان از طریق فیگور می‌افتد که دیری است به فراموشی سپرده شده است.

شیشه‌گران در راه رسیدن به نقاشی امروز خود تجربه‌های گوناگون را پشت سر گذاشته است. همیشه کوشیده است که رها از جذابیت‌های مکتبی و مشربی هنرش را همراه زمان پیش ببرد اما ماهیت مسایل گوناگون اجتماعی که شیشه‌گران دل‌نگران پرداختن به آن‌ها بوده مقوله‌ای نیست که به راه و روشی معین نمایش دادنی باشد و در قالب یک رول شناخته و در بسته ریخته شود. به همین سبب هم هست که شیوه نقاشی‌اش مقدرات و محدودیت‌هایی دارد و هنوز نتوانسته، و یا مجال آن را نیافته است که قالب واحد و معینی برای جمع‌وجور کردن اندیشه‌ها و ذهنیات خود پیدا کند. با این همه اندیشه پنهان در پس پشت هر مرحله از هنرش بیانگر آن است که مضمون را جدی گرفته و به آن اندیشیده است. زندگی امروز شرایطی فراهم آورده که احساس ناامنی را یکی از لوازم هنرمند بودن کرده است. نقاشی کردن به شیوه‌های گذشته هم دیگر مقدور نیست. آن کالیدوسکوپ رنگینی که پیرامون انسان دیروز را فراگرفته بود اکنون به هزار توهایی هول و هراس مبدل شده است. شاید از همین رهگذر هم باشد که نشانه‌های خطر کردن در هر لحظه از نقاشی شیشه‌گران حضور خود را به رخ می‌کشد. انگار هنگام نقاشی کردن به یک «رولت روسی» می‌پردازد و همین ویژگی کارش را پر از دلهره و هیجان می‌کند. دائم خطر می‌کند و همواره انتظار می‌رود که حاصل کارش به ترازوی پهنجامد و یک فاجعه هنری بار آورد.

زیبایی‌شناسی نگریسته شدم ستاره راهنمای اوست. می‌خواهد این زیبایی‌ها را به شکل و زبانی تازه بیان کند و همین دل‌بستگی سبب می‌شود که هنگام نقاشی کردن به جای نگاه کردن به مدل‌هایش در درون آن‌ها زندگی کند و سبب‌ساز حالات و حرکات و مهم‌تر از همه تخطب بیرونی آن‌ها باشد. می‌خواهد در همه حال تصویرگر ظاهر و باطن فیگورهایش باشد و به همین اعتبار هم هست که احساس نهفته در نقاشی‌هایش به چارچوب و حاشیه‌های تابو محدود شنی نیست، در تمامی فضا احساس می‌شود و شکلی بیکرانه پیدا می‌کند.

شیشه‌گران با این طرح‌واره‌ها تماشاگر را ناگزیر می‌کند تا بار دیگر آن‌چه را در مدرنیسم به فراموشی سپرده شده بود به یاد آورد و به تمام آن یلفی‌گری‌ها و خشم‌ها و هیجان‌های زندگی‌بخش و بازتاب نافذ آن در هنر بیندیشد. فیگورهای شیشه‌گران به سبب ماهیت خاصی که دارند توهم ساده یک فیگور را فراهم نمی‌آورند بلکه توهم قرار گرفتن در برابر یک انسان دیگر و یک «خوده» دیگر را هستی می‌دهند. هر فیگورش «خوبستن» دیگری می‌شود که از صافی رنگ و نقاشی و هنر گذشته است و تماشاگر را به یاد خوبستن محو و مبهمی می‌اندازد که زیر لایه‌های روزمرگی فراموش شده است. تماشاگر به یاد می‌آورد که در لحظاتی از زندگی و تنهایی همین دردها و هیجان‌ها را تجربه کرده است. از آن‌جا که شناختن این «خوده» پنهان به وقوف ذهنی تماشاگر بر شرایط و زندگی پیرامون مشروط است، شاید کم نباشد شمار کسانی که آرزو کنند این صندوقچه پاندورای «خوبستن» واقعی هرگز گشاده نشود. چرا که این خوبستن تازه هم تکیه‌گاه و پناه مطمئنی نیست و بیم آن می‌رود که رمزگان بنیادین اجتماع را یک سره در هم فروریزد. با این همه

زیر بغل گرفتارند و می‌خواهند پیش از آن که به یک مفعول بی‌اراده مبدل شوند با تمام قد و قامت به پا خیزند و قربانی شرایط رنج‌آور زندگی خود نباشند. نوعی حالت ایستادگی و مقاومت در رویارویی با سرنوشت در فضای تابلوه‌هایش موج می‌زند. اگر شیشه‌گران انسان گرفتار مصیبت و درماندگی را تصویر می‌کند، از نمایش فریاد اعتراض او هم غافل نمی‌ماند و در پشت ظاهر تلخ هر فیگور بارقه‌های امید را هم می‌نمایاند. یک جا دهانی به فریاد گشوده است و جایی دیگر دستی به نشانه اعتراض بلند شده است. فریادش پژواک همان فریادهای دیرینه و آشنایی است که انسان‌ها در طول تاریخ سرداده‌اند. فریادهایی که فرانسویس گویا در تیرباران شدگان نشان داد و پژواک آن در دهان‌های جدمانده از چهره بیکن هم شنیده شد. انگار ترس و بیم در شرایط و مکانی بیشتر خود را می‌نمایاند که این فریادها شنیده نشود.

یکی از ویژگی‌های نقاشی‌های شیشه‌گران آن است که هم به بیراهه‌های بی‌انتهای مدرنیسم نمی‌رود و هم از طبیعت ادبی و جزمی هنر سنتی و آکادمیک دوری می‌گیرد. رنگ‌های ساده و مختصر طرح‌واره‌هایش یادآور گفته بیکن است که «نقاشی ربطی به سطوح رنگ شده ندارد. فضای نقاشی‌هایش مانند هاویه و مفاک هولناکی است که مانند دیوهای افسانه‌ها هر چند یک بار قربانی می‌طلبد و از همین فیگورهایی که در آن گرفتار آمده‌اند تغذیه می‌کند. در این فضای بی‌در و پنجره هیچ چیز که بتوان گفت پیش از ورود فیگور حضور داشته دیده نمی‌شود و انگار حضور هر چیز به سبب حضور فیگور است. فضایی است مانند فضای نمایشنامه‌های اکسپرسیونیستی که بازیگران هر یک بخشی از دکور را با خود به صحنه می‌آورند و در ترکیب‌بندی‌هایش فقط آن مقدار از عناصر و اشیا افزوده شده که برای بیان بازی ضروری بوده است. شیشه‌گران در برخی از طرح‌واره‌هایش اندام انسان و اشیا را به هم می‌آمیزد و از آمیزش آن دو ایمازی نامنتظر می‌آفریند. اشیا سالم و دست نخورده‌اند اما فیگورهایش شکلی تشنج‌آلود دارند و گویی از درون متلاشی شده‌اند. با این همه مسخ‌شدگی و تحریف آن‌ها آن قدر نیست که سبب از دست دادن ظاهر و شکل امروزی آن‌ها بشود و هر یک به‌سان آوازی ناهمساز و تکه‌پاره با هستی خود مرزهای مفاک را ترسیم می‌کنند. حفظ ظاهر فیگورها به سبب احترامی است که شیشه‌گران برای هنر آکادمیک قایل است و از درونی نشأت می‌گیرد که از احترام و دل‌بستگی به طراحی آکادمیک و سنجیده انباشته است. حتی در پاره‌یی موارد نشانه‌های دل‌بستگی به زیبایی کلاسیک هم خود را به رخ می‌کشد. همان زیبایی که همواره رادیکال بوده است و در آن به دیده ریشه‌های